

[عبدالحسین طالی]

یکی از مجموعه‌های ارزشمند مخطوط، مجموعه‌ای است که به نام جامع آن - که در قرن دوازدهم می‌زیسته - به «گنجینه خطوط محمد بیکا» شهرت یافته است. نسخه خطی آن به شماره ۱۴۱۹۰ در کتابخانه مجلس موجود است که در فهرست کتابخانه مجلس (ج ۳۸، ص ۲۵۱) به بعد معرفی شده و عکسی از آن در مؤسسه کتابشناسی شیعه وجود دارد. یکی از رسائل این مجموعه، رساله‌ای است مختصر در مناقب امیر المؤمنین علیه السلام از نویسنده‌ای ناشناس که در سال ۱۱۱۵ نوشته است. چاپ این رساله، سببی است برای یاد کردی از عالمی گمنام، و عرض ادبی است به آستان مقدس امام امیر المؤمنین علیه السلام ضمن آنکه نمونه‌ای از نثر قرن دوازدهم را در آن می‌توان دید. والحمد لله أولاً و آخراً.

### رساله در مناقب امیر المؤمنین علیه السلام

از: ناشناس. (تألیف در ۱۱۱۵)

بسم الله الرحمن الرحيم

لاکلی گرانهای الفاظ و معانی، و جواهر ثمینة مضامین و مبانی را نور و بها و آب و رنگ و ضیا، بعد از حمد و سپاس خداوند یکتایی که در بحر زخار حکمت بالغه‌اش نفوس غواصان لبحج غامرة حقایق معرفت غریق و دم به خود دزدیده و از قلال شامخه قدرت کامله‌اش قدم همت بلند فکرتان اوج دقایق شناخت، کوتاه و کشیده است.

بلندی بخش هر همت بلندی

به پستی افکن هر خودپسندی

پدیدآرنده هر انس و جانی

اثرهای زمینی و آسمانی

تعالی الله، زهی قیوم دانا

توانایی ده هر ناتوانا

و پس از نعت رسول معجز نمایی که لعل و یاقوت از عزت تسبیح سنگ ریزه در دست مبارکش تا قیامت، سرخ رو خجل، وطلای مهر از بیم شقّ قرص سیم ماه به انگشت

همایونش در صفره وجل است.

شرف گوهر بنی آدم

وز شرف سرور همه عالم

احمد مرسل آن خلاصه کون

مغفرت خواه عام و خاصه کون

همه هستی طفیل واو مقصود

او محمد، رسالتش محمود

از ذکر منقبت لؤلؤ لالای صدف امامت و ولایت و گوهر یکتای عقد عقد اخوت و وصایت است که نقد مهرش اگر سرمایه بازرگان وجود نمی بود، به امید سود، اختیار سفر از ممکن غیب نمی کشید. امید از تفصلات بی منتهای الهی که بر وفق خواش از آن ثواب بهره مند گردد:

### حدیث اول:

در تفسیر ثعلبی مذکور است که از سفیان بن عیینه پرسیدند که قول پروردگار تعالی شأنه: «سأل سائل بعداب واقع» در شأن که نازل شده؟ گفت: به تحقیق که سؤال کردی مرا از مسأله ای که سؤال نکرده بود مرا از آن مسأله کسی پیش از تو. و گفت: روایت شده است که آنگاه که رسول خدا ﷺ در غدیر خم بود، ندا کرد مردم را. پس جمعیت کردند و گرفت دست علی (علیه السلام) را، و فرمود که: «هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست».

پس شایع شد این خبر در همه شهرها تا رسید به حرث بن نعمان فهری. پس سوار شد بر شتر خود، و شتافت به جانب رسول خدا ﷺ، تا وارد ابطح شد. پس فرود آمد از شتر، و شتر را خوابانید، و پای آن را بست، و آمد نزد رسول خدا ﷺ، در حالی که آن حضرت با جمعی از بزرگان اصحاب نشسته بودند.

پس گفت: یا محمد! امر کردی ما را از جانب پروردگار که شهادت دهیم که نیست خدایی مگر الله، و اینکه تو پیغمبر خدایی، پس قبول کردیم از تو. و امر کردی ما را که در پنج وقت نماز بگزاریم، پس قبول کردیم از تو. و امر کردی که یک ماه روزه بداریم، پس قبول کردیم از تو. و امر کردی ما را که حج خانه خدا کنیم، پس قبول کردیم از تو. پس راضی به اینها نشدی تا بلند کردی دو بازوی پسر عم خود را، و زیادتی دادی او را بر ما، و گفتی:

«هر کس من مولای اویم پس علی مولای اوست». آیا این سخنی است که از پیش خود گفتی یا از جانب خداست؟

پس آن حضرت فرمود که: «قسم به ذات آن کسی که نیست خدایی مگر او، که این به امر خداست جلّ شأنه». پس حارث بن نعمان باز گردید به جانب شتر خود و می گفت: خداوندا! اگر آنچه محمد می گوید حق است، پس بیاران بر ما سنگی از آسمان یا بیاور ما را عذابی درد رساننده. پس نرسید به شتر خود، تا آنکه انداخت خدای جل شأنه بر او سنگی. پس بر فرق سر او خورد و بیرون رفت از مقعد او، و کشت او را. و نازل ساخت خدای تبارک و تعالی این آیه را که: «سأل سائل بعداب واقع ❁ للکافرین لیس له دافع»؛ یعنی: سؤال کرد سؤال کننده عذابی را که واقع است برای کافران، و نیست برای آن دفع کننده‌ای.

### حدیث دوم:

در کتاب مناقب ابی الحسن ابن المغازلی از انس بن مالک مروی است که چون روز مباحله در رسید، برادری انداخت رسول خدا ﷺ میان مهاجرین و انصار، و علی (علیه السلام) ایستاده بود و آن حضرت می دید او را، و می دانست جای او را، و برادری نینداخت میان او و احدی. پس روانه شد علی (علیه السلام) با دیده گریان. پس رسول خدا ﷺ طلب کرد آن جناب را، و فرمود که: «چه شد ابوالحسن؟» گفتند که رفت با دیده گریان. پس فرمود که: «برو ای بلال، و بیاور علی را به نزد من». پس رفت بلال به سوی علی بن ابی طالب (علیه السلام) و حال آنکه آن جناب داخل خانه خود شده بود و فاطمه (علیها السلام) به او گفته بود که: «چه چیز تو را به گریه درآورده است که خدای تعالی هرگز نگریند چشمهای تو را؟» و آن جناب فرموده بود که: «ای فاطمه! برادری انداخت رسول خدا ﷺ میان مهاجرین و انصار، و من ایستاده بودم، می دید مرا و می دانست جای مرا، و برادری واقع نساخت میان من و کسی». پس فاطمه - علیها السلام - الصلاة والسلام - گفت که: «خدای تعالی اندوهگین نکند تو را، بسا باشد که آن حضرت ذخیره کرده باشد تو را برای برادری خود». در این حال، رسید بلال و گفت: یا علی اجابت کن امر پیغمبر را ﷺ، و بیا نزد او. پس آمد علی (علیه السلام) به خدمت آن حضرت. پس آن حضرت فرمود که: «چه چیز تو را به گریه درآورده یا ابوالحسن؟» آن جناب گفت: «یا رسول الله! برادری انداختی میان مهاجرین و انصار، و من ایستاده بودم، می دیدی مرا و می دانستی جای مرا، و

برادری نینداختی میان من و کسی».

پس آن حضرت فرمود که: «ذخیره کردم تو را برای خودم. آیا خوشحال نمی‌کند تو را که برادر پیغمبر خود باشی؟» آن جناب گفت: «بلی، یا رسول الله، و کجاست از برای من این مرتبه؟»

پس آن حضرت ﷺ گرفت دست علی ﷺ را و بالا برد بر منبر و گفت: «خداوندا! به تحقیق که این از من است و من از اویم. آگاه باشید! به تحقیق که این از من به منزلهٔ هارون است از موسی. آگاه باشید که هر کسی من مولای اویم پس این علی مولای اوست.»  
گفت انس که: بازگردید علی ﷺ خوشحال، و از عقب او روان شد عمر بن الخطاب و گفت: به به مر تو را ای ابوالحسن، صبح کردی مولای من و مولای هر مسلمانی.  
تمّ الحدیث، والحمد لله أولاً و آخراً.

حسب الأمر و خواهش جناب فضایل مآب مفاخر انتساب مظهر کمالات صوری و معنوی، مورد فیوضات موهبی و مکتبی، صاحب این سفینه و جامع این مجموعه حاجی محمد بیگا، بلغه الله تعالی غایبه ما یتمناه فی الدارین. به تاریخ جمعه ثانی شهر جمیدی الثانیه سنه ۱۱۱۵، تسوید صفحات بیاض نمود.

ملتمس از ناظران با بینش آن است که به چشم مناظره در آن ننگرند و از عین اغماض دیدهٔ اصلاح بر آن افکنند که سهو و خطا، لازمهٔ ذات انسانی و غلط و نسیان سرشتهٔ طبیعت آدمی است إلا من عصمه الله تعالی.